

درس سیصد و ششم: صوت ۳۲۰

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۱۶)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به شبهات حکمیه در جریان اصالت تذکیه و یا اصالت عدم تذکیه است. در شبهات موضوعیه مسئله روشن شد و اقسام جریان اصل عدم تذکیه در شبهات موضوعیه مشخص شد. نکته‌ای که در آنجا به نظر رسید مسائلی بود که اهمّ از آنها مسئله اصالت حلّ است که همان قاعده حلّ است که فرمودند که اصاله الحل مربوط به شبهات موضوعیه است و ارتباطی به شبهات حکمیه ندارد.

تعمیم قاعده اصاله الحل نسبت به شبهات

موضوعیه و شبهات حکمیه

راجع به این قضیه بالاجمال عرض شد که اصاله الحل اعم است از شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه و قاعده حلّ که «كُلُّ شَيْءٍ لَّكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنُهُ» است اختصاصی به شبهات موضوعیه ندارد گرچه بسیاری از اعلام قائل به این

اختصاص هستند.^۱ «كُلُّ شَيْءٍ» به معنای مطلق خودش، که مقصود از آن همان جریان براءت شرعیه است؛ «كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ»^۲ أو كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ، [بل] بِنَحْوِ مُطْلَقٍ: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»، لا كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ که مرحوم شیخ از اصالة الحل به این کیفیت تعبیر آورده‌اند و این را اختصاص به شبهات موضوعیه قرار داده‌اند.^۳

بنابراین در شبهات موضوعیه اصالة الحل مُحَكَّم است مگر در آنجایی که شبهه در شرایط تذکیه باشد و موجب جریان اصالت عدم تذکیه بر هر دو قسم باشد؛ یعنی چه اینکه آن تذکیه را به‌عنوان امر بسیط و مؤلّد و نتیجه از قابلیت محل مضافاً به آن شرایط خارجی تذکیه که فری اوداج اربعه و سایر شرایط باشد بدانیم یا اینکه تذکیه را عبارت از همان وجود شرایط خارجی که استقبال، اسلام، بلوغ، تمییز و سایر شرایط که همان حدید بودن و بِسْمِ اللّٰهِ و

۱. الکافی، ج ۵، کتابُ المعیْشَةِ، بابُ النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

۲. أجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۸۴؛ القوانین المحکمة، ج ۳، ص ۵۰.

۳. الکافی، ج ۵، کتابُ المعیْشَةِ، بابُ النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

امثال ذلک باشد. این مربوط به شبهات موضوعیه بود.

اما بحث در شبهات حکمیه است، إن شاء الله به نظر می‌رسد که این بحث شبهات حکمیه را تمام کنیم دیگر تعطیلی حوزه هم برسد و برای تتمه بحث مجالی نداشته باشیم. شبهات حکمیه قدری احتیاج به حرف دارد و مطالب مفیدی هم در آن هست و از این نظر من دیدم که بهتر است که به اجمال نگذرد و یک قدری راجع به این قضیه تفصیل بهتر و توضیح بیشتری داده بشود.

ترسیم محل شبهه در شبهات حکمیه به

چهار قسم

محل شبهه در شبهات حکمیه به چهار قسم

ترسیم شده است:

قسم اول: در آنجایی است که شک در حلیت و

حرمت است **مع القطع بقبول التذکیة** مثلاً قطع به

قبول تذکیه ارنب هست در صورتی که دلیل لفظی بر

حلیت ارنب نباشد یا اینکه من باب مثال در مورد

حیوان متولّد از یک **مَأْكُولُ اللحم** و یک **غیر مَأْكُولُ**

اللحم، ولکن هر دو قبول تذکیه می‌کنند. و یا اینکه در

مورد طیور داریم:

إِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَصْنَفُ وَيَذْفُ فَكَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أَكْلَ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ فَلَمْ يُؤْكَلْ.^۱

دَف به معنای بال زدن است. و یاینکه در بعضی از [نسخ] لفیف داریم، لفیف که همان لَف به معنای پیچیده که درقبال نشر است، لَف و نشر، تعبیر مختلفی آورده شده است.

حکم حیوان متساوی الدَفیف و الصَفیف

حالا اگر یک حیوانی متساوی بود؛ متساوی الدَفیف و الصَفیف بود. حالا در اینجا چه باید کرد؟ در اینجا قطع به تذکیه هست ولی شک در حلیت و حرمت است. در اینجا می فرمایند که اگر دلیل لفظی باشد بر عموم اکل **كُلُّ لَحْمٍ** و بشود استفاده کرد مثل آیه شریفه که می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ﴾.^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، **كِتَابُ الْمَعِيشَةِ بَابُ الصَّيِّدِ وَ الذَّبَائِحِ**، ص ۳۲۲، ح ۴۱۴۶.

ترجمه: «[در حدیث آمده است] اگر پرنده در پرواز گاهی بال می زند و گاهی بدون حرکت بال پرواز می کند لکن بال زدنش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می باشد، و اگر به عکس بال زدنش بیشتر است حرام گوشت خواهد بود.» (محقق)

۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۲:

«بگو ای پیغمبر! من پیدا نمی کنم در آنچه به سوی من وحی شده است چیز حرامی را بر هر خورنده که بوده باشد مگر آنکه مردار باشد، یا خون ریخته شده، و یا گوشت خوک بوده باشد - چون گوشت خوک پلید است - و یا

در ﴿قُلْ لَّا أَجِدُ﴾ اگر قائل بشویم بر اینکه افاده عموم می‌کند پس در مورد شک در حلیت و حرمت تمسک به عموم می‌شود و این دیگر در اینجا مشکلی نیست.

اگر ما این دلیل را قبول نکردیم و آیه را عام ندانستیم و مُجمل دانستیم و چنانچه قائل به این باشیم که آیه در مقام بیان نیامده است بلکه فقط برای بیان بعضی از صور محرّم و تصریح به محرّم آمده است، در اینجا باید رجوع به ادلّه برائت شرعیّه و ادلّه حل کرد و قاعده برائت شرعیّه و برائت عقلیه در اینجا جاری است. گرچه در اینجا می‌گویند که نمی‌شود به اصالة الحل مراجعه کرد چون اصالة الحل مربوط به شبهات موضوعیه است که این مسئله مورد نقد و تأمل قرار گرفته است.

ادلّه دیگر هم هست؛ حدیث رفع در اینجا هست؛ «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۱ در اینجا هست و مجهول الحلیّه مشمول حدیث رفع است و در اینجا اشکالی

اینکه ذبیحه فسق و بیرون از رویه باشد که برای غیر خدا ذبح کرده باشند.»
۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

ندارد. پس مقتضی این است که حکم به حلیت بشود.

این مورد اول بود که در این مورد هم شبهه و شکی نیست و کسی در اینجا [مطلبی] ندارد مگر مرحوم شهید اول که اگر در نظرمان باشد سابق صحبت شد که مرحوم شهید در مورد لحم قائل به طهارت و قائل به حرمت هستند یعنی قائل به فصل بین طهارت و حرمت شدند.^۱ در اینجا در مورد طهارت تمسک به همان «كُلُّ شَيْءٍ لِّكَ طَاهِرٌ» شده است اما در مورد لحم که با آن دلیل مخالف که ﴿إِلَّا مَا ذَكَى تَمَّ﴾^۲ در آنجا خلافتش هر چیزی که جریان تذکیه بر او می شود و خارج از شبهه حکمیه یا موضوعیه هست، در آنجا حکم به حلیت شده است که نقد کلام مرحوم شهید هم در همان جا شد و عدم قول به فصل بین طهارت و حلیت یا بین نجاست و حرمت هم در همان جا انجام شد.

۱. الدروس، ج ۲، کتاب التذکیة، ص ۴۱۰ - ۴۱۴؛ فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. المقنع، ج ۱، ص ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب ۳۷، ص ۴۶۷، ح ۴؛ جواهر الکلام، ج ۱، ص ۳۰۵، با قدری اختلاف.

نقل کلامی از مرحوم صاحب جواهر

درباره جریان عدم تذکيه

کلامی از مرحوم جواهر نقل شده است که ایشان در اینجا قائل به جریان عدم تذکيه شدند^۱ و این خیلی عجیب است به جهت اینکه در مورد تذکيه شکی نیست که تذکيه بر آنها جاری شده است یعنی فری اوداج اربعه شده و استقبال، اسلام، بلوغ یا تمییز، حدیث و همین طور **بسم الله** انجام شده است و بحثی در این نیست و از آن طرف قطع به قابلیت محل هم هست پس جای جریان اصالت عدم تذکيه در اینجا نیست که ایشان در اینجا قائل به جریان عدم تذکيه شدند.

توجیه کلام صاحب جواهر درباره معنای تذکيه

البته می توانیم در اینجا کلام صاحب جواهر را توجیه کنیم و آن اینکه قائل بشویم ایشان معتقد هستند بر اینکه تذکيه عبارت از آن امر بسیط است نه آن فعل خارجی و آن شرایط خارجی فعل ذابح که موجب برای حلیت است.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

معنای تذکيه

تذکيه عبارت از همان نتیجه الفعل و امر بسيط است که آن نتیجه الفعل عبارت از همان طهارت است و طبعاً آن طهارت قابل استصحاب است چون قبل از اینکه فری اوداج بشود، طهارت و حلیت نبوده است؛ آن طهارتی که موجب حلیت است و آن حالت مخصوص که موجب حلیت است نبوده است؛ وقتی که شک در وجود آن طهارت به واسطه این اوداج اربعه می شود، در اینجا طبعاً استصحاب آن حالت سابقه زمان حیات موجب حکم به عدم تذکيه بعد از فری اوداج است. به این کیفیت می توانیم کلام مرحوم صاحب جواهر را توجیه کنیم گرچه در اینجا هم حمله شدید و عنیفی^۱ به ایشان شده است که اصلاً جای برای جریان استصحاب عدم تذکيه در اینجا نیست، این قسم اول بود.

قسم ثانی: در آنجایی است که شک در قابلیت محل است، شک در قابلیت محل به واسطه شبهه حکمیه است؛ شک در تذکيه به واسطه این شبهه

^۱. لغت نامه دهخدا: «عنیف: درشت، سخن درشت.»

حکمیة است. فرض کنید که حیوانی که متولد از شاة و ذئب است، یا اینکه موردی که آن مورد شک شبهة حکمیة در قابلیت اوست، من باب مثال حیوانی است که ما به او برخورد می کنیم و نمی دانیم که داخل در قسم خنزیر است که حکم به حرمت و عدم قبول تذکیه کنیم یا اینکه شبهه به شاة است و حکم به قبول تذکیه و قابلیت محل در اینجا باشد، برای ما مشتبه است. در واقع حیوانی است که بعضی از آثار خنزیر را دارد و بعضی - حیوان هایی [این طوری] هستند! گفت آن چه خوبان همه دارند تو یک جا داری! - [از آثار حیوان دیگر]، بعضی از این آثار را دارد و بعضی از آن آثار را دارد. لذا امر مشتبه است و شبهه هم شبهة موضوعیه نیست یعنی حکم در اینجا به واسطه اختلاف در امر خارجی نیست بلکه به واسطه خود حیوان است یعنی نفس خود حکم و اشتباه در حکم و شک در حکم موجب شده است که این مورد برای ما مشتبه باشد.

بله! در اینجا می فرمایند که با توجه به اینکه شرایط تذکیه در اینجا محقق است یعنی تذکیه روی آن انجام شده است اگر یک اصلی باشد که به آن

رجوع کنیم و دلیل لفظی باشد فَبها وَاْلاً مسئله به دو صورت تقسیم می‌شود؛ یا اینکه ما قائل هستیم بر اینکه تذکيه اَمْرٌ بَسِيْطٌ و هو يُوْجِبُ الحَلِيَّة و الطَّهَارَةُ و هي مَتَوَلَّدَةٌ مِنْ قَابِلِيَّةِ الْمَحَل و سَائِر شَرَايِطُ مِنَ الْفَرَى و الْبَسْمَلَةِ و الذَّبْح و الْاِسْتِقْبَال و غَيْرِ ذَلِكَ، اگر این طور باشد استصحاب عدم تذکيه در اینجا جاری است؛ قبلاً در زمان حیات حکم به عدم تذکيه می‌شد، اَلْآن لَا يَجُوزُ أَكْلُهُ فِي الزَّمَنِ الْحَيَاة و اَلْآن بعد از تحقق شرایط شک است که آیا به واسطهٔ شک در قابلیت محل این عدم تذکيه مبدل به تذکيه شده یا مبدل نشده است؟ استصحاب عدم تذکيه مُحَكَّم است. اما اگر در اینجا تذکيه را عبارت از همان فری اوداج و سایر شرایط می‌دانیم، پس دیگر نمی‌شود در اینجا استصحاب عدم تذکيه جاری کنیم. چرا؟ چون آنچه در اینجا می‌ماند استصحاب قابلیت محل است و قابلیت محل هم که حالت سابقه ندارد. اگر قابلیت و عدم قابلیت حالت سابقه داشته باشند، آن عدم قابلیت را استصحاب می‌کنیم. عدم اجراء استصحاب عدم قابلیت محل از یک طرف و از طرف دیگر علم وجدانی به تحقق شرایط تذکيه

موجب می‌شود که ما اصل جاری برای مانحن‌فیه نداشته باشیم و مورد، مورد مشکوک می‌شود و در مورد مشکوک باید رجوع به سایر قواعد حلّ و برائت شرعی و اینها کرد. در اینجا اصل نداریم.

نوع استصحاب عدم تذکيه

مسئله‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد، هم در جریان استصحاب که البته مرحوم صاحب جواهر این جریان استصحاب را رد کردند و هم استصحاب عدم تذکيه را در خصوص مانحن‌فیه بنا بر فرض اینکه تذکيه عبارت از **نتیجة الفعل** باشد به عنوان **امرٌ بسیطٌ موجبٌ للحلیّة و طهارة** جاری کردند، اگر این‌طور باشد آن مسئله‌ای که به نظر می‌رسد این است که ما در اینجا با این اشکال روبه‌رو هستیم که آیا این استصحاب عدم تذکيه، استصحاب مسببی است یا استصحاب سببی است؟ این استصحاب چه نوع استصحابی است؟ اگر در نظرتان باشد ما در استصحاب عدم تذکيه، این مسئله را در مورد بعضی از اقسام شبهه موضوعیه هم مطرح کردیم.

من باب مثال اگر شارع و مولا حکمی را بر یک امر بسیطی که آن امر بسیط متولّد از دو امر مختلف

است مبتنی کرده و آن حکم را مترتب بر آن کرده است و گفته است: **يَحْرُمُ عَلَيْكَ إِكْرَامُ كُلِّ رَجُلٍ فَاسِقٍ** و نمی‌دانیم که این فسق از دو امر متولد می‌شود؛ یکی عدم عدالت و یکی **إظهار الفسق فی الخارج** یعنی اگر شخصی عدالت داشته باشد اما در خارج فعلش فعل قبیحی است، موضوع در اینجا محقق نیست یا اینکه فردی عدم عدالت بر او صادق است و عمل او در خارج عمل حسن است، باز این فرد مورد بر موضوع برای حرمت ضیافت و حرمت اکرام نیست. فسق در لسان مولا اطلاق می‌شود بر آن شخصی که هم عدم عدالت بر او مترتب است و فعل او در خارج فعل قبیح است، به این شخص فاسق می‌گویند.

حالا اگر در یک مورد در مورد عدالت و عدم عدالت یک فرد شک کردیم آیا می‌توانیم اجرای عدم عدالت جاری کنیم؟ حالت سابقه را هم نداریم و نمی‌دانیم که حالت سابقه‌اش عدالت است یا غیر عدالت است. اگر غیر عدالت باشد استصحاب عدم عدالت می‌کنیم و اگر عادل باشد استصحاب عدالت

می‌کنیم اما حالت سابقه را نداریم و نمی‌دانیم؛ فردی در خارج هست که عمل او قبیح است، باید این عمل قبیح به‌اضافهٔ عدم عدالت نفسی توأم باشد تا اینکه محقق موضوع برای حرمت اکرام باشد. آیا در مانحن‌فیه استصحاب عدم عدالت جاری است؟ استصحاب جاری نیست و وقتی جاری نشد حرمت اکرام در اینجا منتفی می‌شود چون یک طرفش اثبات نمی‌شود. طرف دیگر که فعل قبیح در خارج هست ثابت است ولی طرف دیگر در اینجا ثابت نیست. یا عکس آن یعنی فعل حسن به‌اضافهٔ عدم خبث باطن یا عدالت باشد.

در مانحن‌فیه هم مسئله از این قبیل است یا نه؟ و اگر ما بتوانیم به این نکته برسیم، می‌توانیم یک مشکل بزرگی را در این مبانی اصولیهٔ خودمان حل کنیم و آن این است که در قضیهٔ قابلیت محل و عدم قابلیت محل اصل مثبت قابلیت یا اصل نافی قابلیت داریم یا نداریم؟ نداریم و این [به‌جای خود] محفوظ است. یعنی اصالت عدم تذکیه که در اینجا با تجزیه و تحلیل عقلی جاری است به دورکن مبتنی می‌شود؛ رکن اول عدم قابلیت محل است البته اگر عدم

قابلیت محل باشد دیگر غلبه می کند چه شرایط تذکيه در خارج محقق باشد یا نباشد. استصحاب عدم تذکيه در مانحن فیه که شک در قابلیت است به دو رکن مبتنی است نه بر یک رکن؛ رکن اول عدم قابلیت محل است و رکن دوم آن استصحاب عدم تذکيه عبارت از آن شرایط خارجی برای ذبح است و این معلوم بالوجدان است.

پس نسبت به این رکن شکی نیست که شرایط خارجی تذکيه که عبارت است از فری اوداج به انضمام سایر شرایط در خارج، معلوم بالوجدان و محقق است و در این شک نداریم. فقط رکن اول می ماند که عدم قابلیت محل باشد، عدم قابلیت محل را هم اصل نداریم که ثابت کنیم. پس استصحاب ما که مبتنی بر عدم قابلیت محل و عدم آن شرایط خارجی است فرو می ریزد و از بین می رود. آنچه را که معلوم بالوجدان است و عبارت است از شرایط تذکيه، در خارج محقق است.

اگر شخصی سؤال کند و بگوید که اصلاً در استصحاب عدم تذکيه نیاز به قابلیت یا عدم قابلیت

محل نداریم و حیوان حیّ را - اگر مدّ نظرتان باشد
 قبلاً صحبت کردیم - ولو اینکه محل، محل قابل
 باشد می‌توانیم [استصحاب عدم تذکّیه کنیم] ولی آیا
 عدم تذکّیه بر حیوان حیّ صادق است یا نه؟ صادق
 است. از شاة حلال‌تر چه حیوانی است؟! این شاة
 بیچاره زبان‌بسته که فردا ذبحش می‌کند، این شاة
 الآن در حال حیات مأكول اللحم است یا غیر مأكول
 اللحم؟ غیر مأكول اللحم است و الآن عدم تذکّیه بر
 او صادق است. بله اگر او را فری اوداج کنند با
 شرایط **يَصِيرُ مأكول اللحم**، اما الآن در شرایط حیات
 غیر مأكول اللحم است. ما عدم تذکّیه در حال حیات
 را به بعد از ممات استصحاب می‌کنیم و نیاز به عدم
 قابلیت محل نداریم. در مورد استصحاب اگر کسی
 این ایراد را وارد کند، زود می‌شود جوابش را داد.

جوابش این است که آن عدم تذکّیه مبتنی بر حال
 حیات بود نه مبتنی بر قابلیت و عدم قابلیت محل؛
 یعنی **شاة فی زمان أنّها حیّ یصدقُ علیه عدم
 المذکّی ولی این شاة در زمان میته بودن، لا یصدقُ
 علیه أنّها مذکّی، إذا کان یذبح بِشرائط الذبح**. پس
 بین اتصاف موضوع به عنوان در حال حیات و اتصاف

موضوع به عنوان فی حدّثِ نفسه فرق است؛ **مُنْعَزِلًا عَنْ**
حال الحیات و حال الممات. شاة در حال حیات غیر
مذکّی بود اما شما چرا شاة که الآن شرایط اوداج اربعه
و شرایط تذکّیه بر او جاری است، استصحاب عدم
تذکّیه نمی‌کنید؟! چرا؟! مگر در زمان حیات غیر
مذکّی نبود، چرا الآن غیر مُذکّی نمی‌گویید؟! چرا؟!
به خاطر اینکه الآن تبدّل موضوع از حال حیات به غیر
حال حیات شده است. با فرض تبدّل موضوع، چون
در اینجا شرایط ذبح محقق شده است **يُخْرِجُهُ عَنْ**
غیر المذکّی و یدخله فی المذکّی چون تبدّل
موضوع است.

چرا ما این حرف را در مورد این حیوان
نمی‌زنیم؟! این حیوان در حال حیات غیر مذکّی
است، قبول داریم. شبهه شبهه حکمیه است، مثلاً
حیوان متولّد **مِن الشاة و الخنزیر** که نمی‌دانیم **يَلْحَقُ**
بِالشاة أو يلحق بالخنزیر، این حیوان متولّد از شاة و
الخنزیر فی حال الحیات غیر مُذکّی است وقتی که
فری اوداج اربعه می‌شود، تبدّل موضوع می‌شود و
حالا که تبدّل موضوع شد، این فری اوداج اربعه

بالوجدان و بالعلم در خارج محقق است.

صحبت در این است که اینکه فری اوداج اربعه شده است، رکن اول که عدم قابلیت محل است باید در اینجا اثبات بشود چون فری اوداج در اینجا معلوم بالوجدان است و در این بحثی نیست. اگر بخواهیم حکم به حرمت کنیم باید عدم قابلیت محل در اینجا ثابت بشود و اصل مثبت عدم قابلیت محل در اینجا چه چیزی است؟ ما اصلی در اینجا نداریم. آن در زمان حیات غیر مذکّی بود و الآن تبدّل موضوع است و در مورد شاة هم همین طور است. چرا ما در مورد شاة می‌گوییم که حلال است؟! چون مورد، مورد قابل است؛ فری اوداج و شرایط انجام شده است و این یک رکن از حلیت محقق است رکن دوم که قابلیت محل است، آن هم معلوم بالوجدان است پس در اینجا می‌شود حکم به حلیت شاة کرد.

در مانحن فیه که حیوان متولّد از حرام و حلال است، یک رکنش محقق است که آن رکن عبارت از شرایط خارجی و شرایط فری است، رکن دوم می‌ماند که آن رکن دوم عبارت از عدم قابلیت محل که عدم قابلیت محل در اینجا موجب حرمت است.

شما چطور عدم قابلیت محل را ثابت می کنید؟! اصل
نافی قابلیت محل یا مثبت عدم قابلیت محل نداریم.
چرا؟! به جهت اینکه قابلیت و عدم قابلیت از صفات
وجودی نیستند و حالت سابقه ندارند و وقتی حالت
سابقه نداشتند پس اصل و استصحاب قابلیت محل
در اینجا جاری نیست. استصحاب هم که در اینجا
جاری نشد دیگر نوبت به اصالت عدم تذکیه در
نمی رسد، در اینجا نوبت به اصل برائت شرعی
می رسد.

پس این موضوعی که در اینجا هست و یک دفعه
شما می بینید فقهاء صریحاً تا در اینجا پیدا می شود
فوری استصحاب عدم تذکیه می کنند، در اینجا محل
تأمل است و باید مبانی استصحاب را تجزیه کرد که
استصحاب بر چه مبانی ای استوار است؛ اگر
استصحاب بر عدم قابلیت محل استوار است که عدم
قابلیت محل قابل استصحاب - استصحاب عدم
تذکیه - نیست و اگر باید شک در شرایط باشد، آن
معلوم بالوجدان است و معلوم بالوجدان در خارج
انجام شده است. پس وقتی که نتوانستیم در اینجا

اصل سببی که اصل عدم قابلیت محل است جاری کنیم، بنابراین دیگر در اینجا نوبت به استصحاب نمی‌رسد و مورد مشکوک می‌شود و وقتی که مشکوک شد داخل در حدیث رفع یا در قاعدهٔ حِلِّ یا در بَرَاءت عقلیه و بَرَاءت شرعیه می‌شود، در هر چه که می‌خواهید بگویید. **عیناً بما عیناً** مانند شقّ ثالثی که این شقّ ثالث را حذف می‌کنیم عیناً مسئله [این‌طور است].

قسم ثالث: بر شبهات حکمیه در آنجایی است که شک در مانعیت مانع داریم، مانند شاة که محل قابل است ولیکن روایاتی داریم و ادلّه لفظی داریم بر اینکه جَلَلٌ موجب حرمت است یا اینکه مثلاً شرب لبن خنزیر به نحوه‌ای که اشتداد لحم بشود، موجب حرمت اکل و نجاست است و اینها موجب حرمت اکل است.

در اینجا حالا اگر در یک مورد اصل شبههٔ حکمیه نه در شبهه موضوعیه شک داشتیم [باید چه کار کنیم]؟! یک وقتی شما شک می‌کنید در اینکه این مقدار از جَلَلٌ **وَصَلَ إِلَى حَدِّ الْمَانَعِيَةِ أَوْ لَا يَصِلُ** در اینجا استصحاب عدم مانع می‌کنید در اینجا برداشته

می‌شود. یک وقت نه شبهات، شبهات حکمیه است
یعنی حیوانی دَم خورده است و نسبت به دَم دلیل
نداریم و نمی‌دانیم آیا دَم را حکم به عذرہ کنیم یا
حکم به نجس العین مثل خنزیر یا خمر کنیم. فقط
گفته که یک حیوانی بخوریم حالا دیگر کار است
دیگر حرمت در اینجا مشتبہ است. در اینجا شبه
شبهه حکمیه می‌شود وقتی که شبهه حکمیه شد شک
ما در مانعیت مانع است نه در نفس مانع.

در مانحن فیه این مسئله خیلی روشن است و اگر
قرار باشد بر اینکه در اینجا بگویند که استصحاب
عدم مانع و عدم مانعیت جاری است یعنی نفس
همان قابلیت محل که مفروع^۲ عنه است و نفس
شرایط اوداج که در خارج هست با همان قابلیت
محل را استصحاب می‌کنیم و به استصحاب قابلیت
محل برای تذکیه، مانعیت مانع را رفع می‌کنیم یعنی
می‌گوییم که این محل که تا اینجا قابل بود، شک
داریم که آیا به واسطه این مانع و به واسطه این امر این
قابلیت را از دست داده یا از دست نداده است، [پس]
استصحاب قابلیت می‌کنیم و به واسطه استصحاب

قابلیت در اینجا به مانعیت مانع منتهی می‌شود.

این استصحاب، استصحاب درستی هم هست و در اینجا اشکالی ندارد. در اینجا وقتی که این مانعیت منتفی شد، آن وقت در آنجا آن نفس قابلیت حاکم می‌شود و دیگر در اینجا نوبت به ادله شرعیه و برائت شرعیه نمی‌رسد. گرچه در اینجا فرموده‌اند که اگر شک در مانع و عدم مانع باشد، در واقع شک در نفس قابل و عدم قابل است. وقتی که شما شک کنید در اینکه این حیوان قابل هست یا قابل نیست، در اینجا ادله لفظی که هست مثل برائت شرعی و امثال ذلک حکم به حلّیت می‌کنند. به واسطه این امر شک می‌کنیم که آیا این قابلیت محل ازبین رفته یا ازبین نرفته است؟ اگر استصحاب قابلیت محل بکنیم دیگر نیازی به رجوع به ادله برائت شرعیه و قاعده حلّ نداریم پس استصحاب در اینجا محکم است. قسم ثالث هم داخل در شبهات مأکول اللحم است.

قسم رابع: هم هست که یک قدری جای صحبت دارد که إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد